**خراسان بزرگ: سال هفتم، شماره (۲۲)، بهار ۱۳۹۵**
**Quarterly bulletin of Greater Khorasan:Vol.7, No.22, Spring 2016**

# بررسی و تحلیل نقش خراسانیان در تشکیلات سیاسی و اداری مصر در عصر اول عباسی

**مهدی عزتی[1]**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۵/۰۴
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۱/۱۲
شماره صفحات: ۲۴-۱۱

## چکیده

مصر یکی ازایالت‌های بزرگ قلمرو اسلامی بود که پس از برچیده شدنِ حکومت امویان تحت سلط خلافت عباسی درآمد. به دنبال شکست امویان و در تعقیب حاکمان آنها ، ایرانیان بسیاری در کسوت نیروهای نظامیِ عباسی وارد مصر شدند. عده‌ای از این نیروها، که عموماً به سپاه خراسانی شهرت داشتند، در خلال دوره‌ی اول عباسی در مصر باقی ماندند و در امور سیاسی، نظامی و اداری آنجا مشارکت داشتند. تبیین و تحلیل میزان مشارکت خراسانیان در تشکیلات سیاسی، نهادها ودیوان‌های ولایت مصر در عهد اول عباسی مسئله‌ای است که پژوهش حاضر در صدد پاسخ به آن است. بر اساس اشاره منابع و مدارک تاریخی اُمراء، بزرگان، کاتبان و دبیران خراسانی در مناصب و مقام‌های مختلف سیاسی، نظامی و اداری مصر به کار گرفته شدند و نقش فعالی در اداره ولایت مصر در عصر اول عباسی ایفا کردند.

**کلیدواژه‌ها:** خراسانیان، مصر، خاندانِ بنی‌سّری، عباسیان

۱. دکتری تاریخ، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران
Ezatimehdi84@yahoo.com

## مقدمه

فروپاشی خلافت امویان به دگرگون شدنِ رفتار حاکمان عرب نسبت به موالی ایرانی منجر شد و راه را برای مشارکت فعال ایرانیان در همه عرصه‌ها و ارکان دولت اسلامی گشود. از این پس، ایرانیان در بالاترین مراتب سیاسی و نظامی و دیوانسالاری قرار گرفتند و در بسیاری از مواقع مانند دوره‌ی قدرت و نفوذ بَرامکه و خاندان فَضل‌بن‌سهل بر خلفای عباسی کاملاً نفوذ پیدا کردند. حضور ایرانیان درعرصه‌های مختلف محدود به جغرافیای سرزمینی ایران و مرکز خلافت عباسی نبود و آنان از این زمان به بعد در مناطق دیگری چون مصر نیز توسط خلفای عباسی به کار گمارده شدند. در این میان خراسانیان سهم بزرگی و عمده‌ای در ظهور و رشد نهضت عباسی ایفا کردند. از این رو بخش نظامی جنبش عباسی که اکثرا اهل خراسان بودند به سرعت به خدمت دولت عباسیان درآمدند. به طوری که در نظام جدید امراء و بزرگان خراسانی عنصری برجسته به شمار آمده و در مناصب مختلف نظامی، اداری و دیوانی در مناطق و سرزمین‌های گوناگون به کار گرفته شدند.

به طبع پرداختن به چنین موضوعی از اهمیت فراوانی برخودار است، زیرا تا کنون پژوهش منسجم و کاملی که زوایای مختلف مشارکت ایرانیان (به ویژه خراسانیان) را در این دوره و در اداره امور مصر نشان دهد، انجام نگرفته است. شاید تنها تحقیق قابل توجه در این زمینه مقاله‌ی مختصر و البته بسیار بااهمیت رون گست[1] است که تحت عنوان «روابط مصر و ایران در سه قرن اول هجری» در سال‌های بسیار دور نوشته است. این مقاله بسیار مختصر است و نویسنده اشاره‌های خیلی گذرایی به فعالیت و نقش قابل توجه ایرانیان و خراسانیان در مصر داشته است. به عنوان مثال، این مقاله اشاره‌ی جزیی به حاکمان بنی‌سری داشته است. در حالی که این خاندان خراسانی حکومت مستقلی در مصر تاسیس کردند. بنابراین در مقاله حاضر تلاش خواهد شد، با رویکردی توصیفی و تحلیلی به تبیین و ارزیابی موقعیت و نقش خراسانیان در مصر بپردازیم.

## ۲.ظهور خلافت عباسی و ورود سپاه خراسانی به مصر

نهضت عباسیان در اوایل قرن دوم هجری با نشر دعوت خود میان موالی ایرانی و برخی قبایل مخالف امویان در خراسان آغاز شد. ایرانیان که تحت شدیدترین فشارهای اجتماعی و اقتصادی از سوی حاکمان اموی قرار گرفته بودند، در پی رهایی از چنین شرایطی جذب داعیان عباسی در خراسان شدند. خراسان[2] زمینه‌های لازم برای گسترش دعوت عباسی را در اختیار داشت. حضور دهقانان و اشراف متنفذِ ایرانی، وجود گروه زیادی از موالی و نومسلمانان و استقرار قبایل گوناگون عرب (که با یکدیگر بر سر کسب قدرت اختلاف داشتند)، هم‌چنین دوری از مرکز خلافت (دمشق) و بالاخره طرفداری مردم خراسانی از خاندان پیامبر(ص)، شرایط مناسبی را برای دعوت عباسی در خراسان فراهم آورد. با انتخاب ابومسلم خراسانی در سال ۱۲۹ هجری به عنوان داعی الدعات عباسی در خراسان، قیام عباسیان وارد مرحله نظامی شد. طولی نکشید که ابومسلم با حمایت پیروان ایرانی‌اش و برخی از عرب‌های مخالفِ امویان، خراسان را از سلطه‌ی خلفای اموی خارج ساخت. سپاهی که اکنون به «سپاه خراسانی» شهرت پیدا کرده بود، به تعقیب باقی مانده‌ی سپاهیان شکست خورده‌ی اموی پرداخت و در نهایت در سال ۱۳۲ هجری در نبرد سرنوشت ساز زاب لشکریان مروان حمار (حـ ۱۲۶ -۱۳۲)آخرین خلیفه اموی را شکست داده و حکومت امویان را ساقط کردند.

حقیقت آن است که در ارزیابی آن زمان سپاه خراسانی به عنوان سپاهی ایرانی تلقی می شد. این ارتش در اغلب مواقع در ناحیه‌ی حربیَّه در حومه‌ی بغداد مستقر بود و ستون فقرات و قلب نیروی آماده به جنگ نیروی نظامی در تمام عصر اول عباسی محسوب می‌شد. گرچه تعدادی از سپاهیان خراسانی را افرادی غیر از اهالی مردم ناحیه‌ی خراسان و نیز قبایل عرب ساکن در خراسان تشکیل می دادند، اما بیشتر این سپاهیان از موالی خراسانی بودند و به همین دلیل عموماً به نامِ «خراسانی» شهرت داشتند. حتی اگر نگوییم همه عرب‌ها، ولی بیشتر آنها نیز بر اثر اقامت طولانی مدت در خراسان و ایران، اکنون به مردمان بومی آنجا شباهت بسیاری پیدا کرده بودند. در منابع اشاره‌های روشنی وجود دارد که زبان سخن گفتن در ارتشی که از خراسان برخاسته بود، فارسی بود : طبری گفته ها و شعارهایی به زبان فارسی نقل می کند که در ارتش عباسیان در مصر به هنگام تعقیب مروان حمار از سوی آنها گفته می شد (طبری، ۱۹۶۰: ۷، ۴۳۰). به طور مثال، در طی حمله‌ی قَحطبه به ابن‌هُبیره، والی اموی عراق، وقتی دسته‌ی

---

1. R.Gest

۲. مرزهای جغرافیایی و سیاسی خراسان طی تاریخ طولانی آن بسیار دگرگون شده است. به طور کلی می‌توان خراسانِ خاص را سرزمینِ وسیعی دانست که از نزدیکی کرانه‌های جنوب شرقی دریای خزر تا بلندی‌های هندوکش و پامیر گسترده شده است. حدود شرقی آن از بلخ وتخارستان آغاز می‌شد و تا مرکز ایران یعنی شهرهای قومس، جرجان و ری در مغرب امتداد داشت. در جنوب حدود فرضی خراسان تا هند ادامه داشت و شامل مناطق قهستان و سیستان و بخش‌های دیگر بود. گرچه ماوراءالنهر بیشتر اوقات با خراسان یکی گرفته می‌شد ولی همواره آمودریا مرز شمالی خراسان شناخته می‌شد.

کوچکی از سربازان اموی مورد تعقیب جنگاوران خراسانی قرار گرفتند، یکی از آنها به زبان فارسی فریاد کشید که «این سگان را رها کنید» (همان: ۷، ۴۱۵). منابع دیگر نیز بر فارسی مآب شدن عرب‌ها در خراسان تأکید دارند (لوی، ۱۳۸۸: ۹۳ ببعد؛ یارشاطر، ۱۳۹۳: ۹۱-۹۳). همچنین، جاحظ، مورخ و ادیب بزرگ عرب می‌گوید: سلسله‌ی امویان دولتی عرب نامیده می‌شد، در حالی که عباسیان دولتی «عَجم»یا «خراسانی» (جاحظ، ۲۰۰۲: ۳، ۳۶۶). ذکر واژه «عجم» در مقابل «خراسانی» جایی برای هیچ تفسیر و معنای دیگری جز ایرانی بودن «خراسانی‌ها» باقی نمی‌گذارد (محمدی،۱۳۷۴: ۵۱؛ یارشاطر، ۱۳۹۳: ۹۵).

مروان‌بن‌محمد پس از شکست در نبرد زاب با تعدادی از سپاهیانش به سوی مصر فرار کرد. به همین دلیل، سپاه خراسانی در تعقیب خلیفه اموی عازم سرزمین مصر شد، تا اینکه سرانجام در آنجا بر محمد بن مروان دست یافتند و او را از پای درآوردند. تعداد سپاهیانی که در پی خلیفه اموی به مصر وارد شدند تا یکصدهزار سواره نظام نوشته‌اند (طبری، ۱۹۶۰: ۷، ۴۳۷؛ Gest,1973). همان‌طور که اشاره شد و از گزارش منابع نیز برمی‌آید، اکثریت سپاه خراسانی را موالی ایرانی تشکیل می‌دادند و دو تن از فرماندهان عالی‌رتبه سپاه عباسی یعنی عامر بن اسماعیل و ابوعون بن یزید در زمره‌ی موالی ایرانی قرار داشتند. با وجود این، در میان سپاه خراسانی، افرادی از قبایل عرب ساکن خراسان نیز بودند که برای اولین بار از شرق سرزمین‌های اسلامی وارد مصر می‌شدند (کندی، بی‌تا: ۹۰ ببعد؛ کاشف، ۱۹۸۶: ۱۴۲-۱۴۵). براساس آنچه که طبری نقل کرده است، عامر بن اسماعیل، پرچم دار سپاه خراسانی بر خلیفه اموی در مصر دست یافت و او را کشت. بر طبق روایت که طبری آن را از یکی از نوادگان عامر بن اسماعیل نقل کرده، وی با شعار و گفتن «جَوانگان دَهید» به زبان فارسی، سپاهیان تحت امرش را که به طور طبیعی می بایست پارسی زبان بوده باشند، تحریک و تحریض به کشتن امویان می‌کرده است (طبری،۱۹۶۰: ۷ ،۴۴۲-۴۴۰).

به طور دقیق معلوم نیست که چه تعداد از نیروهای خراسانی پس از انجام مأموریت شان به بغداد بازگشته‌اند. ولی به نظر می‌رسد که تعداد زیادی از این نظامیان در پادگان‌ها و ساخلوهای جدید اسکان داده شدند، تا در اداره‌ی مصر و برقراری امنیت و ثبات آنجا مشارکت کنند. با این توصیف، مصر در این زمان شاهد ورود سیل سربازان خراسانی بود. اینان، لااقل در طول دوره اول عباسی، در اداره‌ی مصر و در تحولات سیاسی و نظامی و اداریِ آنجا دخالت مستقیمی داشتند و هم چنان که اشاره خواهد شد، نقش فعال و تأثیرگذاری در مصر ایفا کردند (المصری، بی‌تا:۲۰).

## ۳. حکومتِ امیران خراسانی در مصر

فهرست حُکام مصر در میان سال های ۱۳۲ تا ۲۰۰ هجری (یعنی تا آغاز حکومت بنی‌سری) نشان می‌دهد که حکامی که برای اولین بار منصوب شدند، در شمار حامیان اصلی عباسیان بوده و یا در به قدرت رساندن عباسیان نقش مهم و اثرگذاری داشته اند. حکومت مصر در این دوره، غالباً به برخی از اعضای خانواده عباسی، به ویژه افرادی که از خویشاوندان نزدیک خلیفه بودند، واگذار می‌شد. با وجود این، در خلال دورانی که تعداد حکام غیرمنسوب خلیفه عهده‌دار حکومت مصر بودند، مشاهده می‌شود که عده‌ای از آنان از میان فرماندهان نظامی و عده‌ای نیز از حکام ایالات دیگر امپراتوری عباسی بودند. لذا این افراد بیش از آنکه وابسته به طبقه نظامی باشند، به طبقه دیوانسالار تعلق داشتند. مطابق چنین روالی، حکام مصر از سرزمین‌های شرقی خلافت برگزیده می‌شدند. برخی از حاکمان عرب و برخی از آنها نیز ایرانی و عمدتاً از ناحیه خراسان بودند که به مهمترین آنها اشاره می شود:

**۳,۱. ابوعون عبدالملک بن یزید جرجانی**، وی در زمره‌ی موالی قبیله اَزد و از اهالی شهر جُرجان بود(کندی، بی‌تا:۱۰۱). ابوعون از فرماندهان و بزرگان سپاه خراسان به شمار می‌آمد و در جنگ‌های عباسیان علیه امویان نقش برجسته و فعالی ایفا کرد، طوری که نام وی در بیشتر مراحل تعقیب امویان از خراسان تا شام دیده می‌شود (طبری،۱۹۶۰: ۷، ۴۳۰ ببعد). ابوعون همراه سپاه عباسی و در حالی که در شمار فرماندهان سپاه خراسانی بود، در سال ۱۳۲ هجری وارد مصر شد. بنا به گفته‌ی کندی (بی‌تا: ۱۰۲)، در سال ۱۳۳ هجری ابوعون جرجانی به حکومت مصر منصوب شد و تا سال ۱۳۶ هـ عهده‌دار حکومت آنجا بود (همانجا). در طی حکومت‌اش بر مصر، مأموریت یافت تا به مغرب رفته و آنجا را به انقیاد عباسیان درآورد. اما در برقه خبر مرگ خلیفه عباسی عبدالله سفاح (خـ ۱۳۲-۱۳۶ هـ) به او رسید و ابوعون مجبور شد، به مصر بازگردد (همان: ۱۰۳).

طبق گزارش کندی، ابوعون، در سال ۱۳۷ هجری برای دومین بار به حکومت مصر رسید و این بار از طرف منصور، دومین خلیفه عباسی (خـ۱۳۶-۱۵۸ ه)، به حکومت آنجا گماشته شد و بیش از ۳ سال و شش ماه (تا سال ۱۴۱)فرمانروای مصر بود (همان: ۱۰۵-۱۰۶). در طول دوره حکمرانی ابوعون بر مصر، یزید بن هانی که از موالی قبیله‌ی کنده و اهل جرجان بود، فرمانده شرطه عسکر در مصر را بر عهده داشت (همان: ۱۰۲).

**۳,۲. یحیی بن داوود الخُرسی مشهور به ابن ممـدود.** طبری وی را ابوصالح یحیی بن داوود الحرشی ذکـر کـرده اسـت (طبری،۱۹۶۰: ۸، ۱۴۹). بنا به گفته‌ی ابن تغـری بـردی (۱۹۹۲: ۱، ۴۳۶)، چون اصـل وی از خراسـان بـود و منسـوب بـه آنجـا، الخُرسّی [یا الخراسانی]نامیده می‌شد. وی در سال ۱۶۴ هجری از طرف مهدی، خلیفه‌ی عباسی، به حکومت مصر منصوب شد. بنـا به گزارش کندی ( بی‌تا:۱۲۰-۱۲۱) ابن ممدود مردی پرهیبـت و باشکوه بود که در زمره‌ی بزرگان و از خانـدان شـاهان طبرسـتان بود. وی در مصر بـا اقتـدار و قـدرت فرمـانروایی کـرد و کنتـرل شدیدی بر رفت وآمد مردم اعمال می‌کـرد. ابوصـالح یحیـی بـن داوود مدت ۲ سال در مصر حکومت کرد.

**۳,۳. جعفر بن یحیی برمکی.** وی در شـمار خانـدان بـزرگ ایرانی برمکی قرار داشت که بیشترین نفـوذ و قـدرت را در دربـار هارون‌الرشید به دست آوردند. هارون‌الرشید در ۱۷۶هجری موسی بن عیسی را از امارت مصر خلع کرد و جعفر برمکـی را بـر جـای وی نشاند. گرچه جعفر این مقام را پذیرفت اما بـه مصـر نرفـت و شخص دیگری به نام عمر بن مهران را به جـای خـویش مـأمور اداره مصر کرد. عمر بن مهران نیز جـزء دبیـران ایرانـی دسـتگاه عباسی بود و قبـل ازآن دبیـر مخصـوص خیـزران، مـادر ایرانـی هارون‌الرشید بود (طبری،۱۹۶۰، ۸، ۲۵۳). امارت جعفـر بـر مصـر کمتر از یک‌سال طول کشید و در سال ۱۷۷هجـری اسـحاق بـن سلیمان بر جای وی نشست (همان:۲۵۴).

**۳,٤. هرثمه بن اعین.** وی در زمره‌ی بزرگان و اعیـان دولـت عباسی بود و سال‌های متمادی در عناوین و مناصب گوناگون بـه دستگاه عباسیان خدمت کرد. بیشتر منابع در مـورد خاسـتگاه وی ساکتند، ولی کندی (همان : ۱۳۶) وی را از اهالی بلخ دانسته، که در سال ۱۷۸ هجری برای مدت چندماه از سوی هـارون الرشـید، حاکم مصر شد. اوضاع آشفته مغرب هارون الرشید را بر آن داشت تا هرثمه که مردی با تجربه و کارآزموده بود را به سـوی افریقیـه بفرستد. هم چنین، پسر وی حاتم بن هرثمه در زمان امین، خلیفه عباسی (حـ ۱۹۳-۱۹۸ هـ)، در سال ۱۹۴ هجری حاکم مصر شد. گفته شده که همراه وی ۱۰۰۰ نفر از خراسانیان (یا سربازان ابنـاء الدوله) وارد مصر شده اند (کندی،بی‌تا: ۱۴۷).

**۳,٥. لیث بن فضل ابیـوردی،** لیـث از اهـالی شـهر اَبیـوَرد خراسان بود و در سال ۱۸۳ هجـری همـراه شـماری از سـپاهیان خراسانی به سوی مصر اعزام شد. ولایت وی بـر مصـر از سـوی هارون الرشید بود و مدت چهارسال و ۷ ماه به طول آنجامیـد. در خلال این دوره، برادرش علی بن فضل مقام شرطه‌ی مصر را بـر عهده داشت. مهمترین حادثه زمان ولایت لیث، شورش عرب‌های شهر الحُوف در مصر بود . لیث موفق شد به طور موقت شورشیان را بر سر جای خود بنشاند (کندی، همان: ۱۳۹-۱۴۱؛ ابن تغری - بردی، ۱۹۹۲: ۲، ۱۱۴).

هم چنین، به همراه حاکمان ایرانی و والیان دیگری، که از مرکـز خلافت اسلامی راهی مصر شدند، شـمار زیـادی از ایرانـی‌هـا در کسوت سپاهیان و نظامیان به مصر گسیل داده شـدند. کنـدی در اثر خویش، اسامی سربازانی را کـه در دوره اول عباسـی از خـارج مصر به آن سرزمین وارد می شـدند، را ثبـت کـرده اسـت. طبـق نوشته‌های وی در سـالهای ۱۴۳، ۱۶۹، ۱۷۸، ۱۹۱، ۱۹۴ هجـری سربازانی که کندی آنها را ابناء و خراسانی یاد کرده، در دسته‌های معمولاً هزارنفـری، وارد مصـر شـدند (کنـدی، بـی‌تـا: صـفحات مختلف؛ Gest,1973). جاحظ سپاهیان عباسی در مصر را به پنج گروه یا دسته تقسیم کرده اسـت کـه عبارتنـد از ؛ خراسـانی هـا، عرب‌ها، وابستگان و موالی، ترک ها، بنوها یا همان ابناء (به نقـل از؛Gest,1973 ). بنابراین گزارش، ایرانی‌ها در سه گـروه مـذکور حضور داشتند (Gest, 1973). از سوی دیگر، براسـاس برخـی از گزارش‌ها، همراه اُمرایی چون محمد بن اشـعث، یزیـد بـن حـاتم مهلبی و هرثمه بن اعین. سپاهیان زیـادی کـه عمـدتاً خراسـانی خوانده می‌شدند، وارد مصر شدند و شـماری از آنهـا بـرای انجـام مأموریت های مختلف به سوی مغرب و افریقیه گسیل داده شدند.

## ٤. تأسیس سلسله‌ی کوتاه‌مدتِ ایرانیِ بنی‌سّری در مصر (۲۰۰ تا ۲۱۱ هـ)

خاندان بنی‌سّری به خاندان‌های خراسـانی تعلـق داشـتند کـه در عصر حکومت لیث بن فضل ابیوری در میان سـال‌هـای ۱۸۲ تـا ۱۸۷ وارد مصر شدند. در واقع آنها جزء گروه «جُند» یا لشـکریان خراسان بودند که از جانب دولت عباسی به آنجا فرسـتاده شـدند. سرسلسله این خاندان سری بن حکم نام داشت. وی از اهالی شهر بلخ و در شمار موالی ایرانی قبیله بنی‌ضبه قرار داشت. منـابع نـام کامل وی را سری بن حکم بن یوسف بن المقّوم ذکـر کـرده‌انـد (کندی، بی‌تا: ۱۴۸؛ ابن تغری‌بردی، ۱۹۹۲: ۱، ۱۶۵).

سری بن حکم از موقعیت و نفوذ زیادی در میان سپاه خراسانی ها برخوردار بود و در حوادث و رخدادهای مصر نقش فعـالی داشـت. چنان‌که در سال ۱۹۴ هجری سّری در رأس سپاه سه هزار نفـری توانسته بود، شورش اهالی تَنُّوونُمَی، ناحیه ای نزدیک شهر جیزه، را با قدرت سرکوب کند (کندی، بـی‌تـا: ۱۴۹). در هنگـام جنـگ داخلی میان امین و مأمون، موقعیت سری و خراسانی ها در مصـر تقویت شد. زیرا در این منازعه، به طور طبیعی آنان جانب مأمون، خلیفه مقیم ایران، را گرفتند. در این میان، سری بن حکـم بلخـی تلاش و جهد بسیاری برای خلع کارگزاران امین و بیعـت گـرفتن

مردم مصر با مأمون انجام داد. زمانی که مأمون نامه‌ای به اشراف و بزرگان مصر جهت دعوت آنها به بیعت با خویش فرستاد، سری بزرگان مصر را در مسجد جمع کرد و آنها را ترغیب بـه بیعـت بـا مأمون می کرد (کندی، بی‌تا: ۱۴۸؛ کاشف، ۱۹۸۶: ۱۵۸).

پس از پیروزی مأمون بر برادرش، اولین حاکم مصر کـه از جانـب وی به حکومت رسید، عباد بن محمد بن حیان‌بلخی، یکی دیگـر از سرداران سپاه خراسانی مستقر در مصر، بود. وی نیـز از مـوالی ایرانی قبیله کنده و اهل شهر بلخ بود (کندی، بی‌تـا:۱۴۷). عبـاد، قبل از این، نماینده و وکیل هرثمه بن اعین بر املاک و ضـیاع او در مصر بود. وی در جریان نزاع میان طرفداران امین و مأمون در مصر، با سری بن حکم علیه حامیان امین در آنجا هم پیمان شد و با همکاری هم موفق شدند، آنها را از حکومت مصر کنـار بزننـد. پس از اینکه عباد و خراسانیان بر مسند قدرت تکیه زدند، حامیان امین بار دیگر دست به شورش زدند. در ایـن جنـگ و نـزاع هـا، سری بن حکم به عنوان یکی از فرماندهان سپاه عباد بـن حیـان بار دیگر بـر طرفـداران امـین پیـروز شـد (کنـدی، بـی‌تـا: ۱۴۹؛ نصار،۱۳۷۶: ۱۰۰).

## ٤،١.حکومت سرّی بن حکم بلخی

در سالهای آغازین قرن سوم هجری، مصر دوران پرآشوب و هرج و مرجی را پشت سر می گذاشت. چرا که گروه‌هـای مختلفـی بـر سر کسب قدرت با هم دیگر به نزاع و جنگ مشغول بودند. رقابت اصلی میان اشراف و عرب‌های مصری با سرداران و بزرگان سپاه خراسانی بود و هردو جنـاح در پـی کنـار زدن رقیـب و در اختیـار گرفتن حکومت آنجا بودند. عرب‌های مصـر از قـدرت روزافـزون خراسـانیان بـیم داشـتند و از همـین رو درصـدد توطئـه علیـه فرماندهان و بزرگان خراسانی برآمدند. اما سرانجام این خراسانی-های بودند که متحده شد و دورهم گرد آمدنـد و تصـمیم گرفتنـد سری بن حکم را بر حکومت مصر بنشانند. ایـن کـار در رمضـان سال ۲۰۰ هجری اتفاق افتاد و سری بن حکم بدون فرمان خلیفه عباسی و تنها با حمایت و پشتیبانی نیروهای خراسانی بـه امـارت مصر دست یافت (کندی، بی‌تا: ۱۶۱؛ کاشف، ۱۹۸۶: ۱۶۱-۱۶۲).

در چنـین شـرایطی، سـری بـن حکـم در العسـکر فسـطاط و در دارالاماره مصر مستقر شد و به تعیین کارگزاران و مناصب قلمـرو تحت امرش پرداخت. وی در جهت اصلاح امور و برقراری ثبات و آرامش در مصر تلاش کرد، اما در این مرحله با شورش عبدالعزیز بن وزیر جِروی در شهر تنیس[1] و هم چنین حمله‌ی اندلسی‌ها بـه شهر اسکندریه که به اِشغال آنجا منجر شد، مواجهه شد (مقریزی، ۱۹۹۶: ۱، ۱۷۳). از سوی دیگر، به تدریج میـان اشـراف و سـران خراسانی اختلاف و شکاف افتاد و برخی از آنها از اطاعـت سـری بن حکم سرباز زدند. بنابر دلایل مذبور، مخالفان خراسانی سـری وی را دستگیر و همراه با فرزندانش بـه زنـدان انداختنـد. بنـا بـر روایتی دیگر، گفته شده که برکناری سری بن حکم از قدرت و به حـبس انـداختن وی بنـا بـه دسـتور مـأمون، خلیفـه‌ی عباسـی (حـ۱۹۸–۲۱۸ ه)، صورت گرفته است (کندی، بی‌تـا: ۱۶۰–۱۶۱؛ ابن تغری‌بردی، ۱۹۹۲: ۲، ۱۶۵–۱۶۶).

پس از این واقعه، سلیمان بن غالب بجلی در سال ۲۰۱ هجری از سوی مأمون به امارت مصر منصوب کرد. امـا وی نیـز نتوانسـت میان گروه‌ها و جناح‌های سیاسی تعـادل و تـوازن برقـرار کنـد و کمتر از پنج ماه بعد بنا به دستور مأمون عزل شد (ابن تغری‌بردی، ۱۹۹۲: ۲، ۱۶۸). مأمون با مشاهده‌ی اوضاع پریشان مصـر، تنهـا چاره‌ی حل بحران را همان سری بن حکم تشخیص داد و دستور داد او را از زندان آزاد کرده و بار دیگر بر امارت مصر نشاندند.

این بار سری با تجربه‌ای که از قبل به دست آورده بود، با تدبیر و قدرت بیشتری به اداره‌ی امور مصر پرداخـت. هرچنـد او در ایـن مرحله نیز با شورش‌ها و بحران‌های سختی مواجهـه بـود، امـا در نهایت توانست پایه‌های قدرت و امارت خویش را در مصر اسـتوار گرداند. آن چنان که حکومت در خاندان وی به مدت بیش از یک دهه تداوم داشت. بعد از فتح مصر توسط مسلمانان برای اولین بار بود که حکومت آنجا در انحصـار یـک سلسـله از خانـدان ایرانـی (هرچند به مدت نسبتاً کوتاهی) قرار می‌گرفت. خاندان بنی سری، شامل فرزندان و برادران سری بن حکم می‌شـد. او بـرای تثبیـت موقعیت خانـدانش بـر مصـر، مناصـب و فرمانـدهان سـپاه را بـه اعضای خانواده خویش واگذار کرد. بدین ترتیب که مقام فرمانـده شرطه‌ی مصر، از مناصب مهـم آن دوره کـه از اهمیـت بسـیاری برخوردار بود، به ترتیب به برادرانش صالح، اسماعیل و داوود سپرد و دیگر اعضای خانواده‌اش را به فرماندهی سپاهیان مصر گماشت (کندی، بی‌تا: ۱۶۲).

اشاره شد که سری بن حکم در بـدو حکـومتش بـا آشـوب‌هـای زیادی روبرو بود، علت این نزاع و درگیریهـا در ایـن زمـان، قیـام ابراهیم بن مهدی[2] در بغداد علیه مأمون در سال ۲۰۲ بـود. زیـرا،

۱. تنیس شهری ساحلی در مصر بود و ناصر خسرو (۱۳۸۹:۵۳-۵۲) آنجا را شهری بسیار نیکو و پر رونق توصیف کرده است.

۲. گروهی از مخالفان مأمون در اعتراض به توجه وی به ایرانیان و واگذاری ولایت مهدی به علویان در سال ۲۰۲ در محله حربیه بغداد قیام کردند و با ابراهیم بن مهدی عباسی به عنوان خلیفه بیعت کردند. مدتی این واقعه از چشم مأمون دور ماند، اما به محض اینکه وی از جریان باخبر گشت، از مرو به سوی بغداد حرکت کرد. مأمون که موقعیت خود را در خطر می دید فضل بن

ابراهیم از بزرگان و اشراف عرب مصر دعوت به قیام و شورش بر ضد مأمون و حاکم تحت فرمان وی سری بن حکم کرده بود. بـه همین خاطر بود، که بزرگانی چون عبـدالعزیز بـن وزیـر جـروی، سلیمان بن غالب (حاکم عرب مصـر قبـل از سـری بـن حـاکم)، عبدالعزیز بن عبدالرحمن اَزدی در مناطق ساحلی مصر، سلامهٔ بن عبدالملک الطحاوی در شهر صعید و حارث بن زرعـه در فسـطاط دست به شورش برداشتند و از اطاعت سری بن حکم سرباز زدند. سری بن حکم طی سلسله حملاتی که علیه شورشیان انجام داد، توانست بر همه آنها فائق بیاد و آنها را بر سر جای خویش بنشاند. با این حال، سری در این حملات یکی از فرزندانش به نام میمون بن سری را از دست داد (ابن تغـری‌بـردی، ۱۹۹۲: ۲، ۱۶۹-۱۷۱؛ نصار،۱۳۷۶: ۱۰۱-۱۰۲).

بدین‌ترتیب، خراسانی‌ها به رهبری خاندان بنـی سـری در نبـرد و کشمکش بر سر کسب قدرت بر عرب‌هـا و اشـراف مصـر پیـروز شدند. وقتی که مأمون، که حامی خراسانی‌ها در مصـر بـود، قیـام ابراهیم بن مهدی را در بغداد فرو خوابند، اوضاع در مصر به سـود خراسانیان و بنی سری آرام شد. در خلال این مدت نسـبتا کوتـاه سری بن حکم به امور داخلی مصـر پرداخـت و بـه اصـلاح امـور حکومت آنجـا مبـادرت ورزیـد. وی سـلطه خـود را بـر نهادهـای مختلف گسترش داد و یکی از پسرانش را برای جانشینی خـویش و مسئول اداره‌ی امور داخلی حکومت مصر برگزید (ابـن تغـری-بردی، ۱۹۹۲: ۲، ۱۷۱-۱۷۲). این اقدام بـه منزلـه قـدرت زیـاد و تسلط وی بر امارت مصر بود، زیرا بـرای انتخـاب جانشـین خـود منتظر اجازه و فرمان خلیفه عباسی نماند. در واقع، سری بـه فکـرِ موروثی کردن حکومت در میـان فرزنـدانش بـود و چنـین کـاری نوعی تحول و دگرگونی در اداره امور سرزمین مصر بعد از ظهـور اسلام بود.

### ٤،٢.حکومت محمد بن سری

سری بن حکم، بنیان‌گذار سلسله بنی‌سری در جمادی‌الاولی سال ۲۰۵ هجـری در مصـر درگذشـت. بنـا بـر وصـیت وی یکـی از فرزندانش به نـام محمـد بـن سـری وارث و جانشـین او در امـر حکومـت شـد (کنـدی، بـی‌تـا: ۱۶۸). سـپاهیان و بزرگـان مصـر بلافاصله پس از مرگ سری، با محمد بـن سـری بیعـت کـرده و حکومت او را مورد تصدیق و تأییـد قـرار دادنـد. خلیفـه عباسـی، مأمون نیز در این برهه چاره‌ای جز پذیرش امارت محمد بن سری نداشت و فرمان حکومت مصر را با اعطای لقب «ابانصـر» بـرای وی فرستاد (همان:۱۷۰).

محمد بن سری، برادرش عبیدلله بن سری را در شـرطه‌ی مصـر گمارد و دیگر برادرانش را در رأس سـپاهیان خراسـانی قـرار داد. مهمترین حادثه و رویدادی که در زمان امارت محمد در مصـر رخ داد، شورش علی بن عبدالعزیز جروی در مصرِ سفلی بود. پدرِ وی، عبدالعزیز جروی یکی از دشمنان سرسخت حکومت بنی‌سری بود و در زمان حکومـت سـری بـن حکـم توسـط وی در سـال ۲۰۵ هجری به قتل رسیده بود. محمد برای مقابله با وی برادرش احمد بن سری را با سپاهی به سوی مصر گسیل داد، اما در طـی چنـد حمله‌ای که انجام داد از نیروهای علی بن عبدالعزیز شکست خورد و به پایتخت عقب نشینی کرد (کندی، بی‌تـا: ۱۸۱؛ ابـن تغـری-بردی، ۱۹۹۲: ۲، ۱۷۸).

در همین اثناء محمد بن سری دچار بیماری مُهلکی شد و پـس از ۱۴ ماه جکومت بر مصر در ۲۰۶ هجری درگذشت (کندی، بی‌تـا: ۱۸۱).

### ٤،٣. حکومت عُبیدالله بن سری

بعد از مرگ محمد بن سری برادر وی عبیـدالله بـه امـارت مصـر رسید. بنابه گفته‌ی ابـن تَغـری بَـردی (۱۹۹۲: ۲، ۱۷۸) عبیـدالله جوانی عاقل، کاردان و زیرک و سیاستمدار بود و در خلال مـدتی که حکومت مصر را عهده دار بود، نزاع و شورش‌ها پایان گرفت و امنیت و آرامش تا حدودی بر مصر حکفرما شـد. از ایـن رو مصـر سرزمینی آباد و پررونق گردید و عبیدالله نیـز در نـزد مـردم آنجـا محبوب شد. به امارت نشستن عبیدالله نیز بدون فرمان و اجازه‌ی خلیفه عباسی انجام پذیرفت. تنها با موافقت و بیعـت سـپاهیان و بزرگان مصر بود که وی توانست بر مسند امارت مصر تکیه بزنـد. در مجموع به نظر می رسد، حکام بنی‌سری، تمایل چندانی بـرای کسب موافقت خلیفه بغداد و مشـروعیت بخشـیدن بـه حکومـت خویش نداشتند و یا لااقـل اقـدامی بـرای اخـذ موافقـت خلفـای عباسی انجام نمی‌دادند. احتمالاً، آنها به این امر واقف بودنـد کـه خلیفه‌ی عباسی در صورت داشـتن توانـایی کـافی بـرای کنتـرل حکومت مصر، هرگز اجازه حکومت به خاندان بنی‌سری نمـی داد. بنابراین قدرت آنها صرفاً متکی بر زور و شمشیر بود. ایـن مسـئله اهمیت زیادی داشت، زیرا دستگاه عباسی همواره مخالف حکومت آنان بود و مترصد اقدام عملی در جهت نابودی آنها بود.

با این توصیف، عبیدالله در حالی به حکومت مصـر رسـید کـه در آغاز با خطر مهم شورش علی بن عبدالعزیز مواجهه بود. از سـوی دیگر، مأمون خلیفه عباسی درصدد گسترش نفوذ خلافت عباسـی در مصر و تسلط بر امور آنجا برآمده بود. به همین جهـت مـأمون

---

سهل ایرانی و نیز امام رضا (ع) را به شهادت رسانده و عازم بغداد شد. در ۲۰۳ مردم بغداد قبل از ورود مأمون، ابراهیم بن مهدی را خلع مرده و مجدداً با مأمون بیعت کردند (طبری، ۱۹۶۰: ۸، ۵۵۴ ببعد؛ یعقوبی، بی‌تا: ۲، ۳۷۵).

در سال ۲۰۷ هجری سپاهی به فرماندهی خالد بن یزید به سوی مصر فرستاد، تا پس از ورود به مصر عبیدالله را از آنجا بیرون کرده و خود به جای وی حاکم مصر شود. عبیدالله در برابر این هجوم، تصمیم به مقاومت و مقابله در برابر خواست خلیفه عباسی گرفت و سپاهی به فرماندهی برادرش احمد بن سری را برای جلوگیری از ورود سپاهیان خالد بن یزید گسیل داشت. در این حین، علی بن عبدالعزیز فرصت را غنیمت شمرد و به سپاه خالد بن یزد پیوست و او را برای نبرد با عبیدالله همراهی کرد.

خالد بن یزید و متحدانش تا نزدیکی فسطاط پیش آمدند. عبیدالله در پایتخت ماند و جهت دفاع از آنجا اقدام به حفر خندق در اطراف شهر نمود. میان دو نیرو در جوار خندق چند روزی جنگ و درگیری روی داد. عاقبت سپاهیان اعزامی خلیفه عباسی متحمل شکست شده و به ناچار به منطقه دَمنهور عقب نشستند. عبیدالله نیز به تعقیب فراریان پرداخت و بار دیگر در ناحیه دَمنهور[1] بر آنها غلبه کرد. عبیدالله توانست بر خالد بن یزید دست یابد و او را به اسارت گرفت. هنگامی که مأمون از ماجرای شکستِ سپاهیانش اطلاع یافت، مجبور شد حکومت عبیدالله را بر مناطق تحت کنترل وی در مصر بپذیرد (کندی، بی‌تا: ۱۷۴–۱۷۵ ).

اگرچه عبیدالله به طور موقت خطر هجوم عباسیان را دفع کرده بود، ولی علی بن عبدالعزیز، هم چنان بر بخشی از مصر تسلط داشت. مأمون ولایت او را نیز همچون عبیدالله مورد تأیید قرار داده بود. این کار سبب تجدید نزاع و جنگ میان دو رقیب اصلی در مصر گردید. به طوری که بیشتر وقت حکومت بنی‌سری برای مقابله با آنان صرف شد. با وجود این، در طی یورش و حملاتی که ما بین سالهای ۲۰۸ و ۲۰۹ هجری روی داد، بنی‌سری موفق شدند، خاندان الجروی را از مرزهای مصر بیرون کنند و به آن سوی مرزهای فلسطین با مصر یعنی العَریش و غَزه عقب برانند و عاقبت بر مصر سفلی (جنوب مصر) مسلط شدند (کندی، بی-تا:۱۷۶–۱۷۹؛ ابن‌تغری بردی، ۱۹۹۲: ۲، ۱۸۱).

شاید تنها در این زمان بود که خاندان بنی‌سری توانسته بودند بیشتر شهرها و مناطق سرزمین مصر را تحت اختیار خود درآورند. عبیدالله اکنون مسرور و شادمان از پیروزی‌ها و موفقیت‌های خویش بود و آوازه قدرت و اعتبار و شکوه اقتدارش در جهان اسلام طنین انداز شده بود. وی با کمک دیگر اعضای خانواده‌اش بر تمام دشمنانش فائق آمده و اکنون به رؤیاها و آرزوها و جاه طلبی‌های بیشتری می اندیشید. ولی، شاید از بداقبالی عبیدالله و خاندان وی بود که هنوز دوران ضعف خلفای عباسی در بغداد فرا نرسیده بود و هنوز مردان و فرماندهان نیرومندی در دستگاه خلافت وجود داشتند که مانع از تجزیه سرزمین مصر به دست آنها شوند.

### ٤،٤. سقوط حکومت بنی سری در مصر

طبیعی بود که بسط و گسترش اقتدار و نفوذ حکومت بنی سری در مصر، هراس و نگرانی دولت عباسی را در پی داشته باشد. چرا که مصر از لحاظ موقعیت نظامی و اقتصادی اهمیت راهبردی و حیاتی برای دستگاه خلافت بغداد داشت و خلفای عباسی هرگز حاضر نبودند به سادگی چنین سرزمینی از قلمرو خلافت شان جدا شود. با در نظر گرفتن شرایط مذکور، مأمون در سال ۲۱۱ هجری پس از فراغت از شورش نصر بن شبث[2] در منطقه جزیره و شام، به عبدالله بن طاهر فرمان داد تا با سپاهی عظیم و مجهز به سوی مصر رهسپار شود (طبری، ۱۹۶۰: ۸، ۵۵۷؛ کاشف، ۱۹۸۶: ۱۷۱).

بدین ترتیب عبدالله با لشکریانش حرکت کرد تا به نزدیکی مرزهای مصر در فلسطین رسید. در آنجا، دشمن فراری عبیدالله بن سری، یعنی علی بن عبدالعزیز دومین بار به سپاه عباسی پیوست و عبدالله را بر ضد عبیدالله یاری و راهنمایی کرد (کندی، بی‌تا: ۱۸۳). عبدالله قبل از آنکه وارد مصر شود فرستاده‌ای نزد عبیدالله فرستاد تا از وی بخواهد که تسلیم شده و اطاعتش را بپذیرد. اما زمانی که عبیدالله با فرستادگان عبدالله روبرو شد، درصدد مقابله و دفع آنها برآمد و حتی اجازه‌ی رساندن پیام عبدالله را به آنها نداد. این اقدام عبیدالله، به معنی عدم تمایل وی به تسلیم و اطاعت از نماینده‌ی خلیفه عباسی بود. بنابراین، عبدالله بن طاهر به سپاهش دستور حرکت داد تا عازم مصر شوند. در واقع، عبیدالله برآورد درستی از میزان قدرت و توانایی لشکریان عبدالله بن طاهر را نداشت و گمان می‌کرد که قادر است مانند حمله‌ی قبلیِ خالد بن یزید، این بار نیز بر نیروهای خلیفه‌ی عباسی پیروز شود.

عبیدالله همراه سپاهیانش در حمله‌ای جسورانه به لشکریان عباسی، به سختی از آنها شکست خوردند و بسیاری از یارانش کشته شدند. او که تصور چنین شکست سختی را نمی‌کرد به

---

۱. شهری کوچک بر سر راه اسکندریه بود (یاقوت، ۱۹۷۹: ۲، ۴۷۲)

۱. نصر بن شبث از بزرگان عرب و رئیس قبیله‌ی بنی عقیل بود. وی از طرفداران متعصب امین و مخالف مأمون بود. به همین دلیل در اواخر سال ۱۹۸ هجری در ناحیه حلب قیام کرد و بر نواحی مجاور آنجا چیره شد. قیام ابن شبث تا ۲۰۹ ادامه داشت و در این سال عبدالله بن طاهر موفق شد بر شورشیان پیروز شده و نصر بن شبث اسیر شد (یعقوبی، بی‌تا: ۲، ۳۹۸؛ طبری، ۱۹۶۰: ۸، ۵۷۹–۵۸۰).

داخل شهر فسطاط عقب نشست و دروازه‌های شهر را بر روی مهاجمان بست. شهر فسطاط به محاصره عبدالله بن طاهر درآمد. عبیدالله، که اکنون متوجه توان بالای سپاه عبدالله شده بود، شب هنگام هزار مرد و هزار کنیز زن را همراه هزار هزار دینار پول به نزد عبدالله فرستاد، تا شاید راضی شده و دست از محاصره فسطاط بردارد. اما عبدالله هدایای او را نپذیرفت و آنها را به سوی عبیدالله بازگرداند. بنابراین، عبدالله دریافت که عبدالله بن طاهر قصد فتح مصر و ضمیمه آنجا به قلمرو عباسی را دارد و به چیزی کمتر از آن نیز راضی نمی‌شود. به همین جهت، چاره‌ای جزء تسلیم و اَمان خواستن برای خود و اطرافیانش را ندید. عبدالله به او امان داد و گروهی از اشراف و فقهای مصری را نیز گواه و شاهد امان نامه خویش قرار داد (طبری، ۱۹۶۰: ۸ ، ۶۱۱-۶۱۰؛ ابن‌اثیر، ۱۹۸۷: ۶ ۳۹۷-۳۹۶ ).

بدین ترتیب، عبیدالله به همراه دیگر اعضای خاندان بنی‌سری تسلیم عبدالله بن طاهر شدند. بنا به روایت کندی که از یکی نوادگان عبیدالله بن سری نقل کرده، عبیدالله به بغداد فرستاده شد و تا سال ۲۵۱ هجری در آنجا زیست (کندی، ۱۸۳).

با این توصیف، حکومت کوتاه مدت خاندان بنی‌سری پس از یازده سال در مصر پایان پذیرفت و ولایت مصر بار دیگر به قلمرو خلافت عباسی منضم گردید. خاندان بنی‌سری که ریشه و خواستگاه ایرانی داشتند و از خراسان به مصر مهاجرت کرده بودند، برای مدتی نسبتاً کوتاه نفوذ و اعتبار بسیاری در مصر کسب کردند. امیران این سلسله در اکثر مواقع به طور مستقل اداره‌ی حکومت مصر را در دست داشتند. خلیفه عباسی به دلیل اینکه در این زمان در مرو بود و توان نظارت و سلطه بر مصر را نداشت، به ناچار حکومت آنها را تأیید کرد. ولی به محض اینکه مأمون به بغداد بازگشت و اوضاع نابسامان خلافت سامان گرفت، بار دیگر مصر مورد توجه دستگاه خلافت قرار گرفت .

### ٤,٥.دلایل زوال زودهنگام دولت بنی‌سری

در نگاه اول، بایستی توجه داشت که خاندان بنی‌سری از لحاظ اجتماعی، دارای پایگاه مردمی مستحکمی در مصر نبودند. اگرچه، در این دوره (عصر اول عباسی) ایرانی‌ها و بالاخص سپاهیان خراسانی به میزان قابل توجهی وارد مصر شدند (به ویژه در شهر فسطاط، مرکز سیاسی و نظامی مصر، اقامت داشتند)، اما در مقایسه با دیگر گروه‌های اجتماعی در اقلیّت بودند. در این زمان، علاوه بر ساکنان اصلی و بومی مصر (قبطیان)، اکثریت مردمان آنجا را قبایل مهاجر عرب تشکیل می‌دادند. این امر در میزان نفوذ و قدرت بنی‌سری بسیار اهمیت داشت و به همین دلیل آنها در بیشتر مواقع تنها بر فسطاط و پیرامون آن کنترل و تسلط داشتند و مناطق دیگر عموماً تحت کنترل و نفوذ قبایل و اشراف و رؤسای عرب قرار داشت.

به باور برخی از محققان یکی از علل اصلی ضعف و زوال سریع حکومت بنی‌سری، نزاع‌ها و اختلاف‌های خانوادگی در میان فرزندان سری بن حکم بود (Gest, 1973). بنیان‌گذار دولت بنی-سری دارای فرزندان و برادران زیادی بود و این مسئله در برخی از مواقع اختلاف‌هایی را میان آنها بر می انگیخت. زیرا هریک تلاش می‌کردند که به مقام و منصب بالاتری دست یابند.

از سوی دیگر، با دقت نظر در حوادث و رخدادهای دوره حکومت بنی‌سری، متوجه بحران‌ها و آشوب‌های متعددی خواهیم شد که در تمام عمر ده‌ساله این دولت دامن خاندان بنی‌سری را فراگرفته بود. آنها در بیشتر اوقات مشغول حمله و لشکرکشی جهت فرونشاندن شورش‌ها بودند. این مسئله تا حدود زیادی ناشی از رقابت اشراف و بزرگان عرب برای در اختیار گرفتن حکومت مصر بود. بزرگترین رقیب خاندان بنی‌سری، خاندان عرب الجروی بودند که در نواحی جنوبی مصر (مصر سفلی) از نفوذ و قدرت بسیاری بهره می بردند. هرچند، امراء و فرماندهان بنی‌سری در اکثر مواقع بر شورشیان پیروز می‌شدند و آنها را سرکوب و آرام می‌کردند، ولی چنین حمله‌های مداومی توان نیروی نظامی دولت بنی سری را به تدریج از بین برد و باعث ضعف توان نظامی آنها شد.

همان گونه که قبلاً اشاره شد، خلافت عباسی در این زمان هنوز از اقتدار و قدرت زیادی برخوردار بود. علی‌رغم اینکه، نزاع میان جانشینان هارون الرشید موجب ضعف داخلی دولت عباسیان شد و خود همین مسئله از مهمترین زمینه‌های ظهور دولت بنی‌سری در مصر بود، ولی هنوز آن قدر ضعیف نشده بود که بخواهد از سرزمینی با اهمیت و ارزشِ مصر دست بردارد. بنابراین خلافت عباسی تمام تلاش خود را برای حفظ و بازگرداندن دوباره مصر به قلمرو خلافت به کار گرفت و در نهایت توانست خاندان بنی‌سری را ساقط کرده، بر مصر تسلط یابند.

## ۵. حکومت عبدالله بن طاهر در مصر

چنین مُقدّر شده بود که امارت ایرانی بنی‌سری مصر توسط یکی از ایرانیان اهل خراسان یعنی عبدالله بن طاهر پایان پذیرد. عبدالله فرزند طاهر بن حسین از فرماندهان بزرگ عباسی و سپهسالار عهد مأمون بود. خاستگاه و پیشینه‌ی آنها به ناحیه‌ی پوشنگ [یا پوشنج]در خراسان می رسید. طاهر در سال ۲۰۵ در خراسان اولین حکومت ایرانی را پس از ظهور اسلام در ایران بنیان گذاشت، ولی حکومت آنها هم چنان وابسته به خلافت عباسی باقی ماند. عبدالله نیز هم چون پدرش طاهر، در زمره‌ی صاحب منصبان و

سرداران برجسته‌ی مأمون قرار داشت. وی بعد از سرکوب شورش نصر بن شبث، از سوی مأمون عهده دار حکومت شام و جزیره شده بود (یعقوبی، بی‌تا: ۲، ۳۹۸). علاوه بر آن، مصر نیز جزء قلمرو حکومت وی محسوب می‌شد، اما تا سال ۲۱۱ هجری در عمل هیچ کنترلی بر آنجا نداشت.

پس برچیده شدن بساط حکومت بنی سری در ۲۱۱ هجری، مصر به قلمرو تحت امر عبدالله بن طاهر اضافه شد. عبدالله بعد از تسلط بر پایتخت و مرکز سیاسی و اداری مصر یعنی فسطاط، رهسپار شهر اسکندریه شد. این شهر در آن زمان تحت اداره و سلطه‌ی اندلسیان قرار داشت و در دوره‌ی بنی سری به صورت نیمه مستقل اداره می‌شد (کندی، بی‌تا: ۱۸۴).

منابع در مورد چگونگی تصرف اسکندریه توسط عبدالله متفق القول نیستند ؛ طبق گزارش کندی (همانجا) سپاه عبدالله که متشکل از ایرانی‌های اهل خراسان بود، مدت ده شبانه روز اسکندریه را در محاصره گرفته و بعد از آن اهالی از در صلح و سازش درآمدند. بنا به گفته‌ی طبری (۱۹۶۰: ۸، ۶۱۵)، عبدالله فرستاده‌ای نزد اندلسی‌ها فرستاد و از آنها خواست تسلیم شوند و در غیر این صورت آماده‌ی جنگ شوند. اهالی اسکندریه از عبدالله امان خواستند و از او اجازه گرفتند تا آنجا را ترک کنند. با موافقت عبدالله اندلسیان سوار کشتی شده و از طریق دریا به جزیره‌ی اقریطش[۱] رفتند و آنجا مقیم شدند. در مقابل، ابن تغری‌بردی معتقد است که فتح اسکندریه با جنگ و زور انجام گرفته و بسیاری از اهالی آنجا در این هجوم کشته شده‌اند (ابن تغری-بردی، ۱۹۹۲: ۲، ۱۹۱).

به هر حال، فتح اسکندریه به معنی تسلط کامل بر تمام سرزمین مصر بود و عبدالله پس از ورود به آنجا، یکی از سرداران سپاه خویش که از خاندان‌های بزرگ خراسانی بود، به نام الیاس بن اسد سامانی به حکمرانی آنجا گمارد و خود به فسطاط بازگشت (کندی،بی‌تا: ۱۸۴؛ مقریزی، ۱۹۹۵: ۱، ۱۷۳).

ورود عبدالله بن طاهر به مصر به منزله‌ی حضور بیشتر ایرانیان در آنجا بود، زیرا سپاهیان وی اکثراً از اهالی خراسان بودند و این مسئله از اسامی و نام فرماندهان و افراد وی به خوبی پیداست. عبدالله بن طاهر نزدیک به یک سال و نیم (ربیع الاول ۲۱۱ هـ تا رجب ۲۱۲ هـ) در مصر حکومت کرد و در این مدتِ کوتاه توانست امور آنجا را سرو سامان دهد. وی افراد مورد اعتماد خود را که ایرانی بودند بر مناصب و مقام‌های اداری و حکومتی قرار داد. از جمله عبدویه بن جبله را بر شرطه گمارد و عیسی بن یزید جلودی را به جانشینی خود در فسطاط منصوب کرد (ابن تغری بردی، ۱۹۹۲: ۲، ۱۹۲-۱۹۶).

با درایت و کاردانی عبدالله بن طاهر بار دیگر مردم مصر شاهد رفاه و امنیت توأم با عدالت بودند، تا جایی که طبری به نقل از یکی از اهالی مصر می نویسد:

«از جانب شرق جوانی نورس [عبدالله بن طاهر] به سوی ما آمد، به هنگامی که دنیای ما پر از فتنه بود و بر هر ناحیه‌ای از ولایت [مصر] زورگویی سلطه یافته بود و مردمان از آنها به محنت و رنج بودند، ولی آنجا را سامان داد، بی گناه را ایمنی بخشید و بدکار و ظالم را به هراس افکند و رعیت به اطاعت وی درآمدند» (طبری، ۱۹۶۰: ۸، ۶۱۶).

محبوبیت عبدالله بن طاهر آن چنان در مصر فزونی یافت که مورد مدح و ثنای یکی از شعرای مصری نیز قرار گرفت (المصری، بی تا: ۲۱-۲۲).

يَقولُ أناس إبعيدةً
و ما بُعدت مصر و فيهِما ابنُ الطاهر
و أبعد مَن مصر رجال تراهم
بحضرنا مَعروفهم غَير حاضِر
فمَن الخير مُوتی ما تبالی أزرتهم
علی طَمع أم زرت اهلُ المقابر

هم چنین، عبدالله که در زمینه‌ی کشاورزی و زراعت بسیار عالم و اگاه بود، به امور زراعی و کشاورزی مصر توجه نشان داد. گفته شده که علاقه‌ی عبدالله به کار کشاورزی و آبیاری آن قدر زیاد بود که خود نیز در مواقع فراغت از کارهای سیاسی و نظامی به انجام آن مبادرت می‌ورزید. بنا بر گزارش منابع، در زمان عبدالله بن طاهر کشت خربزه برای اولین بار توسط وی در مصر رایج شد. مصریان که قبل از آن با چنین میوه‌ای آشنایی نداشتند، نام عبدالله را بر آن نهاده و «البطیخ العبدلی»یا خربزه عبدلی خواندند (ابن تغری‌بردی، ۱۹۹۲: ۲، ۲۰۱؛ المصری، بی‌تا: ۲۲).

در سال ۲۱۳ هجری عبدالله بن طاهر بنا به دستور مأمون، خلیفه-ی عباسی به بغداد مراجعت کرد، ولی هم چنان حاکم مصر باقی ماند و از طرف خویش عیسی بن یزید جلودی را به عنوان نایب و جانشین خود در آنجا تعیین کرد (کندی، بی‌تا: ۱۸۶).

### ٦. دیگر حاکمان خراسانی مصر و تداوم حضور خراسانیان در آنجا

بعد از عبدالله بن طاهر، تعداد قابل توجهی از حکام مصر، هم چنان خراسانی بودند و به نظر می‌رسد که خراسانیان هم چنان

---

۱. نام عربی جزیره کرت در دریای مدیترانه بود.بنا به گفته‌ی یاقوت این عده موفق شدند آنجا را فتح کنند (یاقوت،۱۹۷۹،۱،۲۳۷)

قدرت و اقتدارشان را در حکومت مصر حفظ کردند. با اینکه حکومت مصر بار دیگر به خویشاوندان و نزدیکان خلیفه‌ی عباسی سپرده می‌شد. ولی آنها غالباً در بغداد باقی می‌ماندند و از طرف خویش نایبی به آنها اعزام می کردند.

**٦,١. امارت عمیر بن ولید بادغیسی.** در اواخر ۲۱۳ هجری بود که مأمون به درخواست خودِ عبدالله بن طاهر، وی را به سوی خراسان فرستاد و حکومت شام و مصر را به برادرش ابواسحاق المعتصم (خـ۲۱۸-۲۲۷ هـ) واگذار کرد. معتصم در بغداد ماند و یکی از فرماندهان ایرانیِ سپاه خراسان به نام عُمیر بن ولید بادغیسی را در مصر به جانشینی خویش انتخاب کرد. عمیر از اهالی شهر بادغیس بود و همراه عبدالله بن طاهر به مصر عزیمت کرده بود (طبری، ۱۹۶۰ : ۸، ۶۲۲). وی در طول امارت یکساله خویش با شورش عرب‌های شهر الحوف[1] مصر مواجهه بود و در حمله‌ای که برای سرکوب آنها انجام داد، پس از نبرد سخت و دشوار توسط شورشیان در سال ۲۱۵ هجری کشته شد (کندی، بی‌تا: ۱۸۶؛ ابن تغری‌بردی، ۱۹۹۲: ۲، ۲۰۷-۲۰۸).

**٦,٢.امارت عیسی بن یزید جلودی.** عیسی نیز در زمره‌ی سپاه خراسان بود که همراه عبدالله بن طاهر به مصر رفت. وی از بزرگان سپاه بود و در عملیات‌های گوناگون مشارکت داشت. پس از مرگ عُمیر، از سوی معتصم عباسی، حاکم مصر در بغداد، به امارت مصر رسید. عیسی شخصی از اهالی خراسان به نام «مُطهر» را بر شرطه مصر گمارد و برای سرکوب شورش اعراب الحوف راهی آنجا شد. ولی عیسی نیز در برابر شورشیان نتوانست کاری انجام دهد و از آنها شکست خورد (کندی، بی‌تا: ۱۸۶-۱۸۷: ابن تغری‌بردی، ۱۹۹۲: ۲، ۲۰۸).

**٦,٣.امارت عبدویه بن جبله.** عدم توانایی در مقابل شورش عربها باعث شد تا معتصم خود در رأس سپاهی از بغداد به مصر آید. با کمک سپاهی که معتصم از غلامان ترک فراهم کرده بود، اهالی الحوف سرکوب شدند و آرامش به آنجا بازگشت (طبری، ۱۹۶۰: ۷، ۲۲۱). هنگامی که معتصم به بغداد بازگشت از طرف خویش عبدویه بن جبله را بر حکومت مصر منصوب کرد. عبدویه از ابناء [سپاه] خراسان بود و مدت یک سال از طرف معتصم حاکم مصر بود. در این مدت، پسرش منصب شرطه‌ی مصر را بر عهده داشت (کندی، بی‌تا: ۱۸۹).

**٦,٤. آمدن افشین، سردار ایرانی به مصر.** افشین در شمار بزرگان و فرماندهان سپاه خلافت عباسی بود. وی در سال ۲۱۵ به همراه شماری از سپاهیان خراسانی به مصر وارد شد. منابع، از امارت و حکمرانی وی بر مصر سخنی به میان نیاورده‌اند و چنین می‌نماید که مأموریت وی تنها محدود به برقراری نظم و آرامش در مصر بوده است. بر پایه‌ی گزارش کندی (همان: ۱۹۰)، افشین به محض ورودش به مصر، عیسی بن منصور رافقی را بر حکومت مصر منصوب کرد و همراه عبدویه بن جبله، حاکم پیشین مصر، به سوی بُرقه[2] رفت.

ولی بنا بر گفته‌ی ابن‌تغری‌بردی (۱۹۹۲: ۲، ۲۱۵)، عیسی بن منصور، که از موالی ایرانی بنی نصر بود و نه از سوی افشین، بلکه از طرف معتصم به حکومت مصر دست پیدا کرده است. به هر حال، افشین طی مدت دو سال در مصر ماند و چندین شورش و قیام را سرکوب کرد. از جمله قیام ابن عبیدوس الفهری که گفته شده از نوادگان عقبه بن نافع، فاتح بزرگ مغرب بود و در ناحیه‌ی اسلیم شورش کرده بود (کندی، بی‌تا: ۱۹۰).

شورش دیگر که ابعاد وسیع تری داشت، قیام قبطی‌ها در مصر بود. هنگامی که افشین در بُرقه به سر می‌برد، قبطی ها علیه عیسی بن منصور شوریدند و موفق شدند او را هزیمت داده و از فسطاط بیرون برانند. افشین به سرعت از برقه به کمک عیسی شتافت و شورشیان را تارو مار کرد و بر سر جای خود نشاند (یعقوبی، بی‌تا:۲، ۴۲۳؛ تغری‌بردی، ۱۹۹۲: ۲، ۲۱۵).

ظاهراً، شورش قبطی ها آن چنان بزرگ و خطرناک بود که مأمون نیز برای دفع خطر آنها در ۲۱۷ هجری وارد مصر شد و به همراه نیروهای افشین در سرکوب قیام آنها شرکت کرد. بعد از غائله‌ی قبطی‌ها، افشین در همان سال همراه مأمون مصر را به سوی شام ترک کردند (یعقوبی، بی‌تا: ۲، ۴۲۳-۴۲۵؛ طبری، ۱۹۶۰: ۷، ۲۲۵).

**٦,٥.امارت خاندان کیدُر[3].** هنگامی که مأمون و همراهانش از مصر خارج شدند، سرداری از ایرانیان ترک تبار ماوراءالنهر به

۱. الحوف، نام دوشهر نزدیک به هم در نزدیکی دمیاط بود،که اولی راکه به سمت شام بود الحوف شرقی ودومی راکه درنزدیک دمیاط بود الحوف غربی می‌گفتند (یاقوت،۱۹۷۹: ۲، ۳۲۲).

۲. شهری مرزی میان اسکندریه و افریقیه بود. گفته میشود که این شهر حد آخر سرزمین مصر است ولی برخی آن را جزء سرزمین مغرب ذکر کرده‌اند(یاقوت،۱۹۷۹: ۱،۳۸۹).

۳. کیدر یا کیدریان نام و لقب پادشاهانی بود که در زمان ساسانیان در نواحی مرزی شرق ایران و شهر طالقان مستقر بودند. در زمان پیروز پادشاه ساسانی (ح. ۴۵۹-۴۸۴ م) آنها مغلوب وی شدند و به شهر قندهار کوچ کردند و در آنجا سکنی گزیدند (ر.ک به؛ کریستنسن، ۱۳۷۱: ۲۰۸-۲۱۱).

نام نصر بن شبث و ملقب به کیدُر به امارت مصر تعیین شد. کیدر فردی ایرانی به نام اسفندیار را بر شرطه قرار داد. اما مدتی بعد مأمون شخص دیگر به نام ابوالعباس احمد بن بسطام، که او نیز مردی فارسی زبان و ایرانی بود، را مسئول شرطه‌ی مصر کرد. ابن بسطام کمی بعد به اتهام گرفتن رشوه و ارتشاء از سوی کیدُر برکنار شد و مردی از اهالی شهر بخارا به نام «ذاوه» به جای او نشست (کندی، بی‌تا:۱۹۰).

در ایام امارت کیدُر مأمون درگذشت و معتصم عباسی (خ. ۲۱۸–۲۲۷ هجری) به خلافت رسید. خلیفه‌ی جدید، امارت کیدُر را بر مصر تأیید کرد و او تا سال ۲۱۹ هجری که در آنجا درگذشت، به حکومت خویش ادامه داد. بعد از درگذشت کیدُر دو تن از پسرانش با نام مظفر بن کیدُر و مالک بن کیدُر به تناوب از سوی معتصم به امارت مصر منصوب شدند (ابن تغری‌بردی، ۱۹۹۲: ۲، ۲۲۳،۲۳۰، ۲۴۲).

**٦,٦.امارت عیسی بن منصور الرافقی.** دوره‌ی خلافت معتصم تحول مهمی در امور نظامی دستگاه خلافت عباسی روی داد و آن تکیه و اعتماد خلیفه‌ی عباسی بر عناصر تازه وارد ترک بود. فرماندهان ترک در اثر تبحر و لیاقت در امور نظامی به تدریج مناصب نظامی را در اختیار گرفتند و از سوی خلفاء به عنوان امیر و حاکم مناطق مختلف قلمرو عباسی انتخاب می شدند (طقوش، ۱۳۸۳: ۱۷۲). بنابراین، از حدود سال ۲۲۵ هجری حکومت مصر به فرماندهان ترک سپرده می‌شد، ولی اینان نیز در آغاز برای حفظ جایگاه و موقعیت برتر خویش در بغداد باقی می‌ماندند و از طرف خود نایبی را بر آنجا تعیین می‌کردند. عیسی بن منصور که از ایرانیان ساکن مصر بود، تجربه‌ی حکومت را در آنجا داشت ، در ۲۲۹ هجری از طرف اشناس، فرمانده ترک سپاه عباسی در بغداد، به حکومت منصوب شد. عیسی در زمان ایتاخ، جانشین اشناس، نیز به حکومت خود ادامه داد، تا اینکه در سال ۲۳۳ هجری عزل گردید (ابن تغری‌بردی، ۱۹۹۲: ۲، ۲۵۵).

**٦,٧.امارت اسحاق بن یحیی الخُتلی.** متوکل، خلیفه‌ی عباسی درصدد درهم شکستن قدرت و سلطه‌ی ترکان بر دستگاه خلافت برآمد و به همین دلیل، فرماندهان ترک را دستگیر و زندانی کرد. وی قلمرو خلافت عباسی را میان سه فرزندش تقسیم کرد. بنابراین تقسیم بندی، المنتصر ولیعهد اول، حاکم همه سرزمین‌های مصر و مغرب شد (طبری،۱۹۶۰: ۹، ۱۷۶). در دوره امارت المنتصر بر مصر، امرای ایرانی بیشتری از طرف وی به عنوان نایب و استاندار تعیین شدند. در سال ۲۳۵ هجری، اسحاق بن یحیی از سوی او به امارت مصر منصوب شد. وی از اهالی شهر ختلان در خراسان بود و یک سال حکومت مصر را در دست داشت. در زمان وی بنا به دستور متوکل عباسی، علویان در مصر مورد تعقیب قرار گرفتند و از آنجا اخراج شدند (مقریزی، ۱۹۹۲: ۲، ۳۳۹).

**٦,٨.امارت عبدالواحد بن یحیی.** وی از خاندان طاهریان و پسر عموی طاهر بن حسین، بنیانگذار دولت طاهریانِ ایران بود. عبدالواحد در سال ۲۳۶ از طرف المنتصر (حاکم مصر) نایب امارت مصر شد و مدت ۲ سال این مقام را حفظ کرد (ابن تغری‌بردی، ۱۹۹۲: ۲، ۲۸۸).

**امارت عنبسه بن اسحاق بن شمشیر.** عنبسه از اهالی شهر هرات و از خراسانیان مقیم مصر بود. وی در سال ۲۳۸ هجری از طرف منتصر عهده‌دار اداره‌ی مصر گردید و تا سال ۲۴۲ هجری حکومت‌اش به طول انجامید. در مدتِ امارت وی، شخصی از اهالی قم به نام ابو احمد محمد بن عبدالله قمی مسئول شرطه‌ی مصر بود (کندی، بی‌تا: ۲۰۰).

## ۷.مشارکت خراسانیان در نهادهای اداری و دیوانی مصر در عصر اول عباسی

نظام اداری و سیاسی مصر بازتاب همان تشکیلات اداریِ مرکز خلافت عباسی در اندازه و مقیاس کوچک‌تر آن بود. در رأس نظام سیاسی ولایت بزرگ مصر، حاکم یا والی بود که امیرالصلاة (نماز) نیز به آن گفته می‌شد. در واقع، حاکم مصر نایب و جانشین خلیفه در ولایت مذکور به شمار می‌آمد. امامت نماز از وظایف مهم حاکم یا امیر بود و امتیاز ویژه‌ی وی بر عامل خراج به شمار می‌رفت. زیرا مقام ریاست مسلمانان از طرف خلیفه را به عهده داشت.

امیر یا حاکم مصر بر سپاهیان و سربازان ریاست داشت. معمولاً به همراه امرایی که از بغداد به آنجا اعزام می‌شدند تعدادی از سربازان، وی را همراهی می‌کردند. هرچند نوع و شیوه‌ی سازماندهی سپاهیان در مصر در دوره‌ی عباسیان به طور کامل روشن و مشخص نیست، ولی به نظر می‌رسد که سربازان مستقر در آنجا شامل دو لشکر اصلی می‌شدند؛ در یک طرف سربازان عرب مقیم مصر بودند و از سوی دیگر، سربازانی که متعلق به سرزمین‌های شرق خلافت، که در زمره‌ی حامیان اصلی اُمرا و حاکمان مصر قرار داشتند. این دسته اخیر بیشتر سربازان ایرانی بودند که به« ابناء» یا سپاه خراسانی شهرت داشتند (کندی، بی تا:صفحات مختلف؛ Gest, 1973).

شُرطه نهاد خیلی با اهمیتی در مصر بود و تحت نظر امیر آنجا قرار داشت. به سرپرست آن «صَاحب شُرطه» اطلاق می‌شد و جز

در موارد نادر[1] از سوی امیر مصر انتخاب می‌شد. صاحب الشُرطه مسئولیت‌های مهمی داشت. در مواقع عدم حضور حاکم، وی نایب و جانشین حاکم در فسطاط بود و وظایف او را انجام می داد. علاوه بر این، وظیفه‌ی برقراری نظم و امنیت، نظارت بر مواجب لشکریان و اجرای احکام قضایی و قوانین اسلامی به عهده‌ی شرطه بود (کندی، بی‌تا: ۲۳۱؛کاشف، ۱۹۸۶: ۳۳-۳۴).

شرطه‌ی مصر از اوایل دوره‌ی عباسیان و پس از بنای شهر جدید «العَسکر» در کنار فسطاط به دو بخش تقسیم شد: یکی «الشُرطه العُلیا» یا شرطه‌ی عَسکر که مقر اصلی حاکمان و امراء و بزرگان عباسی در مصر بود و دیگری، «الشُرطه السُفلی» یا شرطه‌ی فسطاط (مقریزی، ۱۹۹۵: ۱، ۳۰۴؛ ابن سعید، ۱۹۹۷: ۱، ۱۱۴).

کندی و ابن تغری‌بردی فهرستِ نسبتاً کاملی از رؤسا و صاحبان شرطه را در آثار خود آورده‌اند. طبق این فهرست، در دوران مورد بحث ما بسیاری از رؤساء و صاحبان شرطه، به ویژه در زمان امارت امیران خراسانی، ایرانی بودند. فهرست مذبور بیشتر مربوط به اسامی شرطه‌ی فسطاط است و اسامی شرطه‌ی عسگر، که به احتمال زیاد بیشترشان ایرانی و خراسانی بودند، تنها یک یا دو بار آمده است (کندی، بی‌تا؛ صفحات مختلف: Gest, 1973).

یکی از مناصب مهم اداری مصر در دوره‌ی والیان «عامل خراج» بود. در بیشتر مواقع وظیفه‌ی خراج و تعیین عامل آن از سوی خلفاء بر عهده‌ی همان امیر یا والی گذاشته می‌شد و در پاره‌ای از مواقع، عامل خراج به طور مستقیم از سوی خلفاء عباسی به مصر فرستاده می‌شد (کاشف، ۱۹۸۶: ۳۰، ۳۲۲). عامل خراج سرپرست دیوان خراج بود و همراه با کارمندان دیوان مسئول ارزیابی و جمع‌آوری درآمدهایِ مالیاتی و خراج مصر بود.

منابع درباره‌ی اکثر صاحب منصبان غیر نظامیِ مصر در این دوره کمتر سخن گفته اند، ولی در میان همین فهرست اندک به برخی ایرانیانی که مسئول خراج مصر نیز بودند اشاره شده است : عمر بن مِهران در سال ۱۷۶ هجری به عنوان عامل خراج مصر تعیین شد. از نام او پیداست که از اعضای دیوانسالار ایرانی بغداد بوده است (طبری، ۱۹۶۰: ۸، ۲۵۳). صالح بن شیرزاد در ۲۱۴ هجری از طرف عبدالله بن طاهر، عامل خراج شد و مدتی بر دیوان خراج آنجا ریاست داشت (کندی، بی‌تا: ۱۵۸). در دوره‌ی حکومت بنی-سری، خراج و مالیات های مصر عموماً به خزانه‌ی امیران آنها تعلق می‌گرفت و از عایدات مصر چیزی عاید دولت عباسی نمی-شد.

در اواخر دوره‌ی والیان، دیوان خراج مصر تحت نفوذ و سیطره‌ی احمد بن مدبر قرار داشت. خاندان ابن‌مدبر در مناصب دیوانی بغداد و جایگاه برجسته‌ای دارای بودند و برادر وی ابراهیم صاحب منصبی مهم در بغداد بود (طبری، ۱۹۶۰: ۸، ۵۹۶). هرچند منابعِ متقدم درباره‌ی خاستگاه این خاندان یادی نکرده‌اند، اما گست معتقد است که خاندان ابن مدبر ایرانی بوده‌اند (Gest, 1973). به هر حال، احمد بن مدبر در سال ۲۴۷ هجری از طرف خلیفه‌ی عباسی المنتصر (خـ ۲۴۷-۲۴۸ هـ) به عنوان عامل خراج مصر منصوب شد و تا دوره‌ی حکومت طولونیان مسئول خراج آنجا بود (یعقوبی، بی‌تا: ۲، ۵۲۴ ).

منصب برید (خبررسانی) نیز از جمله مناصب مهم این دوره به شمار می‌رفت و البته به ندرت از رؤسا و صاحب منصبان آن ذکری به میان آمده است. واضح اصفهانی در سال ۱۶۹ هجری و یزید بن عمران در سال ۱۷۶ هجری دو تن از صاحب منصبان ایرانی بودند که از سوی خلفاء به عنوان مسئول برید مصر تعیین شدند (کندی، بی‌تا: ۳۸۴؛ Gest, 1973).

منصب قضاوت جایگاه ویژه‌ای در نظام اداری مصر در دوره‌ی والیان داشت. این دیوان دارای استقلال زیادی بود و قاضیان مصر عمدتاً از سوی خلفاء عباسی انتخاب می شدند. هرچند در پاره‌ای از مواقع، حکام مصر نیز فردی را برای قضاوت در نظر می‌رفتند، ولی صلاحیت و شایستگی این فرد باید به تأیید خلیفه-ی عباسی می‌رسید(کاشف، ۱۹۸۶: ۱۰۲). قاضیان مصر در آغاز خلافت عباسی از میان فُقهای عربِ مصری تعیین می‌شدند. اما از ۱۶۴ هجری ببعد معمولاً قاضیان از سرزمین‌های شرق خلافت به مصر می‌آمدند. منابع دربار اصالت و تبار قاضیان اشاره‌ای نکرده-اند، ولی از سال ۲۲۹ تا ۲۶۴ هجری قاضی ایرانی محمد بن ابی اللیث الخوارزمی منصب قضای مصر را برای مدت طولانی بر عهده داشت (ابن تغری‌بردی، ۱۹۹۲: ۲، ۲۴۶).

## نتیجه

هم چنان که گذشت، والیان در عصر اول عباسی، از میان نزدیکان و بزرگان دولت عباسی انتخاب می‌شدند. تعداد زیادی از این والیان در زمره‌ی خراسانیانی بودند که حامی و طرفدار عباسیان بودند و آنها را در رسیدن به قدرت یاری کرده بودند. خلفای عباسی در این دوره از اقتدار و قدرت بالایی بهره می‌بردند و به همین خاطر کمتر شاهد نافرمانی امیران و حاکمان در مصر هستیم. از ویژگی‌های بارز این دوره حکومتِ کوتاه و کم‌دوام حاکمان مصر و رفت و آمد پی در پی آنهاست و احتمال می‌رود این کار به دلیل عدم اعتماد کافی خلفاء به آنان بوده باشد. اما در همین عصر و در زمان خلافت مأمون، امیران خاندان بنی‌سری

---

۱. در سال ۳۱۷ هجری مأمون پس از ترک مصر خود اقدام به تعیین شرطه‌ی مصر کرد و مردی از اهالی بخارا به نام احمد بن بسطام را به این مقام منصوب کرد (ابن تغری‌بردی، ۱۹۹۲: ۲، ۲۱۶).

که چشم خلیفه را از نظارت بر خود دور می‌دیدند، علم استقلال و نافرمانی برداشتند و موفق شدند مدت کوتاهی به طور مستقل حکومت مصر را در اختیار بگیرند. نداشتن پایگاه اجتماعی قوی در مصر، اختلاف در میان امیران بنی‌سری و اقتدار دولت عباسی عوامل ناکامی حکومت بنی‌سری در مصر محسوب می‌شد. با وجود سقوط زودهنگام این دولت، جایگاه و موقعیت ممتاز خراسانی‌ها در دوره حکومت عبدالله بن طاهر و پس از آن تداوم یافت. علاوه بر این، دبیران و کاتبان و بزرگان ایرانی و خراسانی در مناصب و دیوان‌های مهمی چون شرطه، دیوان خراج، برید و حتی قضاوت بکار گمارده می‌شدند. از اواخر دوره‌ی اول عصر عباسی و با آمدن عناصر تازه وارد ترک به دربار خلفاء، موقعیت ایرانیان در امور نظامی رو به کاستی گذاشت. این روند، در دوره‌ی تسلط غلامان ترک بر خلفای عباسی شدت گرفت و تا زمان قدرت گرفتن احمد بن طولون (در سال ۲۵۴هـ)، خراسانی‌ها تقریباً از مناصب و امور نظامی به حاشیه رانده شدند.

## منابع


ابن اثیر، عزالدین. (۱۹۸۷). *الکامل فی تاریخ*. بیروت: دارالکتب العلمیه.

ابن تغری بردی، ابوالمحاسن یوسف. (۱۹۹۲). *النجوم الزاهره فی ملوک مصر وقاهره*.تحقیق محمد حسین شمس الدین. بیروت: دارالکتب العلمیه.

ابن سعید، علی بن موسی. (۱۹۶۴). *المغرب فی حلی المغرب*. تحقیق شوقی ضیف. قاهره: دارالمعارف.

ابن‌فقیه‌همدانی. (۱۹۹۶). *البدان ابن فقیه*. تحقیق یوسف هادی. بیروت، عالم الکتب.

ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین. (بی‌تا). *مقاتل‌الطالبین*. تحقیق احمد صقر. بیروت: دارالغرب.

ثعالبی، ابومنصور. (۱۴۲۰). *یتیمه‌الدهرفی محاسن‌اهل العصر*. تحقیق محمدقمیحه. بیروت: دارالکتب العلمیه.

جاحظ، ابوعثمان عمر. (۲۰۰۲). *البیان والتبین*. تحقیق علی ابوملحم. بیروت: دار مکتبه الهلال.

زامباور، ادوارد فون. (۱۹۵۱). *معجم الانساب والاسرات الحاکمه فی التاریخ الاسلامی*.تحقیق زکی محمدحسن. قاهره: جامعه فوادالاول.

طبری، محمد بن جریر. (۱۹۶۰). *تاریخ طبری*. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. بیروت: دارالتراث.

طقوش، محمدسهیل.(۱۳۸۳ش). *دولت عباسیان*. (ترجمه حجت‌اله جودکی). تهران: حوزه ودانشگاه.

کاشف، سیده اسماعیل. (۱۹۸۶). *مصرفی فجرالاسلام*. بیر وت: دارالرائدالعربی.

کندی، یوسف بن عمر.(بی‌تا). *کتاب الولاه والقضاه*. تحقیق رون گست. قاهره: دارالکتب الاسلامیه.

کریستنسن، آرتور. (۱۳۷۸). *ایران در زمان ساسانیان*. (ترجمه رشید یاسمی)،تهران: صدای معاصر.

لوی، روبن. (۱۳۸۸). *میراث ایران*. (ترجمه احمدبیرشک و دیگران). تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

محمدی، محمد. (۱۳۷۴). *فرهنگ ایران پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی وادبیات عربی*. تهران: دانشگاه تهران.

المصری، مجیب(بی‌تا). *ایران ومصر عبر التاریخ*. قاهره. مکتبه النجلو المصریه.

مقریزی، تقی‌الدین‌احمدبن‌علی.(۱۹۹۵). *المواعظ‌والاعتبارفی‌ذکرالخطط‌والاثار*. تحقیق ایمن‌فواد سید. لندن. موسسه‌الفرقان‌للتراث‌الاسلامی.

ناصرخسرو. (۱۳۸۹ش). *سفرنامه‌ناصرخسرو*. تحقیق عزیزالله‌علیزاده. تهران: انتشارات فردوس.

نصار، حسین. (۱۳۷۶). *دوله مهمله فی تاریخ مصرالاسلامیه*. المجله.۳. ۱۰۰-۱۱۰.

یارشاطر، احسان. (۱۳۹۳). *حضور ایرانیان در جهان اسلام*. مجموعه مقالات. (ترجمه فریدون مجلسی). تهران: مروارید.

یاقوت حموی. (۱۹۷۹). معجم *البلدان*. بیروت: داراحیاءالتراث.

یعقوبی، احمد بن واضح. (بی‌تا). *تاریخ یعقوبی*. بیروت: دارالصادر.

Gest. R. (1973). *Relations Between Persia and Egypt under Islam up to The Fatmid period*. A volume of oriental studis, Ammesterdam.142-162

# Survey and Analyzing the role of Khorasanians in Official and political organization of Egypt In the first era of the Abbasid

**Mehdi Ezati**[1]

**Abstract**

Egypt was one of the graet provinces of Islamic territory wich After the dismantling of the rule of the Umayyads Revenue dominated the Abbasid caliphate. Following the defeat of the Umayyads and in pursuit of their rulers, Many Iranians in the guise of Abbasi military forces arrived in Egypt. Some of these forces, which were known generally Khorasani Corps, During the first period Abbasi remained in Egypt And in the political, military and administrative participated there. Explanation and Analysis of Khorasanians participation in political organization, Explanation and Analysis of Khorasanians participation in political organizations, institutions and the provincial offices of Egypt during the reign of the Abbasid issue that this study seeks to answer it. Based on historical documents and resources mentioned, Amra, leaders, scribes and secretaries Khurasani in different offices and the political, military and administrative Egypt were used,and Active role played in the the provincial administration of Egypt in the first era of the Abbasid.

**Keywords:** Khorasanians, Egypt, Bnu Sri dynasty, the Abbasids.

1. Ph.D of History, Razi University, Kermanshah, Iran